

حرف درشت

لطفاً شمشیر نخورید

• پوریا عالمی؛ یکی بود یکی نبود. زیر گنبد کیبود یک آقاپسری بلند می‌شود می‌رود خواستگاری. خانواده دختره به پسره جواب رد می‌دهند. پسره هم که یک دل نه، صددل عاشق شده بوده، شکست عشقی می‌خورد و بعد از ساعت اداری، تنگ غروب آسمون، سوار موتورش می‌شده و می‌آمده توی محله دختره و به افق چشم می‌دوخته و بعد از نیم‌ساعت می‌رفته خانه‌اش. خلاصه یک دفعه که آمده بوده و به افق چشم دوخته بوده و زیر لب می‌خوانده: «پشت درهای بسته، عاشق دل‌شکسته، دوست دارم عزیزم، عاشقتم هنوزم...» یکهو می‌بیند که برادر دختره و رفیقش از ته کوچه دارند می‌آیند. آقاپسر قصه ما با دیدن برادر عروس آینده خوشحال می‌شود و می‌رود جلو که با برادره سلام‌علیک کند و سر صحبت را باز کند که ایشالا در آینده فامیل بشوند. منتها برادر دختره اعصاب‌مصاب نداشته و با شمشیر می‌زند آقاپسر عاشق پیشه قصه ما را نصف می‌کند.

نکات ایمنی

این داستان مال ۴۰۰ سال پیش و مال سال ۹۴ است.

این داستان مال فیلم «اریاب حلقه‌ها» یا سریال «گیم آو ترونز» نیست و مال همین ورامین خودمان است.

شمشیر توی داستان واقعا شمشیر است و اینکه یک نفر در قرن حاضر با شمشیر توی خیابان تردد کند طبیعی به نظر می‌رسد. مثل اینکه من بگویم دایم توی خانه دایناسور نگه می‌دارد که روی تخمش نشسته تا جوجه شود. واقعا شدنی است.

اینجا ایران است و «لیان‌شانپو» نیست. این داستان تخیلی نیست و واقعی است و «روزنامه ایران» آن را منتشر کرده است.

نتیجه‌گیری

- ۱- عاشق نشوید.
۲- عاشق می‌شوید، نروید خواستگاری.
۳- رفتید خواستگاری و جواب رد شنیدید، بعدا با برادر طرف رودرو نشوید.
۴- می‌خواهید عاشق بشوید، قبلش بروید کلاس دفاع شخصی.
۵- می‌خواهید بروید خواستگاری، قبلش توی خانه، شمشیر خوردن را تمرین کنید.
۶- «بیمه عشق» یا «بیمه خواستگاری» در نظام بیمه کشور اضافه شود تا وقتی کسی می‌رود خواستگاری و دچار خون‌ریزی می‌شود یا شمشیر می‌خورد، بتواند از بیمه استفاده کند.

روزنامه شتر

دوشنبه ۲۶ تیر ۱۳۹۶ • ۲۲ شوال ۱۴۳۸ • ۱۷ جولای ۲۰۱۷ • سال چهاردهم • شماره ۲۹۱۲ • ۲۰ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۱۰ • اذان مغرب ۲۰:۴۰ • اذان صبح فردا ۴:۲۰ • طلوع آفتاب ۶:۰۲

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

مهدی عزیزی

آمریکا، ژاپن را به تحریم تهدید کرد



گزارش فردا

یادبودهایی برای میرزاخانی



دفتر میرزاخانی در استنفورد باعث تأثر شد. قرار است دانشگاه شریف برای میرزاخانی مراسم یادبودی برگزار کند، اما هنوز تاریخ آن مشخص نیست. در بیانیه‌ای که دانشگاه استنفورد به مناسبت درگذشت پروفسور میرزاخانی در آخر وقت شب منتشر کرد، اعلام کرده که بعد از بازگشت دانشجویان به دانشگاه، برای پروفسور میرزاخانی مراسم یادبودی برگزار خواهد شد. «مارک تسیر لاولین»، رئیس دانشگاه «استنفورد»، و او «یک ریاضی‌دان، نظریه‌پرداز درخشان و درعین حال متواضع» توصیف کرده است و ادامه داده: «او جوایز را فقط به این دلیل دریافت می‌کرد تا برای دیگر زنان الهام‌بخش باشد. تا مسیر وی را در پیش بگیرند. «مریم» خیلی زود از میان ما

شرق؛ هنوز بغض و اندوه درگذشت مریم میرزاخانی پایان نیافته است. بسیاری از رسانه‌های جهان خبر رفتن او را پوشش داده و درباره خصوصیات علمی او سخن گفته‌اند. خانواده او در آمریکا به سر می‌برند و آن‌طور که خبرگزاری مهر به نقل از یکی از بستگانش منتشر کرده، «مریم میرزاخانی» احتمالا تا شنبه هفته دیگر و پس از رسیدن خانواده همسرش، در آمریکا به خاک سپرده می‌شود؛ در جایی که دخترش، آناهیتا و همسرش در آن زندگی می‌کنند؛ آناهیتایی که عدم داشتن تابعیت ایرانی یکی از حسرت‌های این لحظات است. هرچند بیش از ۶۰ نماینده مجلس در نامه‌ای به هیئت‌رئیس مجلس درخواست کرده‌اند که «تلاش‌های لازم برای اهدای تابعیت ایرانی به فرزند گرامی میرزاخانی انجام پذیرد. به امید آنکه شاهد مهاجرت میرزاخانی‌ها از میهن پرافتخارمان نباشیم». درعین‌حال پیشنهادهایی از سوی افراد مختلف برای نام‌گذاری خیابانی به نام «میرزاخانی» مطرح شده و در رسانه‌های اجتماعی نیز مورد استقبال قرار گرفته است؛ نام‌گذاری جایزه‌های علمی در ریاضی به یاد او و نام‌گذاری یک دانشکده به نام او نیز جزء دیگر پیشنهادهایی است که در این ساعت‌ها بیان شده است. بنه‌هایی به یادبود او نیز در خیابان‌های تهران نصب شده است. همچنین قرار بود که دیروز بعدازظهر مردم جلو خانه ریاضیات با اهدای گل، افسوس خود را بیان کنند؛ همان‌طور که دیروز در رسانه‌ها عکسی از در بسته و چند دسته‌گل در جلو

یادداشت

فقدان گفت‌وگو، قتل آتنا



علی‌اصغر سیدآبادی

جامعه و امیدشان به آینده را مخدوش کنیم. آگاهی از خطر البته کافی نیست. آنان باید یاد بگیرند چه‌کار کنند تا در چنین موقعیت‌هایی قرار نگیرند و اگر قرار گرفتند، چه برخوردی داشته باشند؟

برای یادادن همین موضوع نیازمند گفت‌وگو با کودکان هستیم؛ چیزی که به نظرم ضعف عمومی ماست. متأسفانه اغلب ما به‌عنوان پدر و مادر بلد نیستیم با کودکانمان گفت‌وگو کنیم و این مهارت را به کودکان نیز منتقل نکرده‌ایم.

بخشی از خطرها دقیقا از همین‌جا ناشی می‌شوند. در چندروزی که از این فاجعه می‌گذرد، برخی در شبکه‌های اجتماعی از تجربه‌های آزار در کودکی نوشته‌اند. اغلب آنان در یک نکته مشترکند: در برابر آزار سکوت کرده و آن را به والدین منتقل نکرده‌اند.

بخشی از فجایع و تکرار این آزارها دقیقا از همین‌جا ناشی می‌شود؛ از سکوت در برابر آزاردهنده و بیان نکردن موضوع به والدین. البته که این سکوت دلائل متعددی دارد و در جای خود باید مورد توجه قرار گیرد، اما بخشی از این سکوت به نبود گفت‌وگو بین والدین و کودکان برمی‌گردد.

ما معمولا در برابر کودکانمان سه الگوی رفتاری داریم: تسلیم در برابر کودکان، به‌کرسی نشاندن حرفمان حتی به‌زور و ترکیبی از این دو (گاه این و گاه آن). کمتر پیش می‌آید که میان کودکان و والدین گفت‌وگویی در بکشد و طرفین برای حرف‌هایشان دلیل بیاورند و همدیگر را قانع کنند. برای آموزش موارد این‌چنینی نیازمند گفت‌وگو میان والدین و کودکان هستیم. این موارد در آن سه الگو قابل طرح و بیان نیستند، زیرا اولاً اعتمادی میان طرفین شکل نمی‌گیرد که موضوع مطرح شود و ثانیاً به فرض طرح فضایی استدلالی شکل نمی‌گیرد که بتواند در آن به همه جوانب پرداخت.

به نظرم با دو دهه فعالیت در حوزه کودکان کتاب‌خواندن یکی از راه‌هایی است که می‌تواند باب گفت‌وگو را با کودکان باز کند. کتاب‌هایی به فارسی و انگلیسی درباره مراقبت از خود برای کودکان منتشر شده است. می‌توان این کتاب‌ها را خواند و با ارائه پرسش‌هایی با کودکان آرام‌آرام باب گفت‌وگو را گشود و موضوعات را در قالب پرسش‌هایی با او در میان گذاشت.

حتی اگر این موضوع را هم در نظر نگیریم، یکی از کارکردهای کتاب‌خوانی برای کودکان همین است که امکان گفت‌وگو و والدین را فراهم و رابطه عاطفی خانواده را عمیق می‌کند.

یاد آر

به خدمت گیرنده زمانه نه‌چندان موافق



میتو مرتاضی‌لنگرودی

زندگی برای انسان فرصتی کوتاه، محدود و تکرارناپذیر است.

از این‌رو کیفیت زندگی که در چالش با حل مسائل بنیادین حیات به دست می‌آید بر کمیت آن پیشی می‌گیرد. آنان که بر کیفیت حیات و جادوی بی‌ظنیر و یگانه حضور خویش در جهان باور دارند؛ هوشمندانه و اراده‌گرایانه فرصت کوتاه و نامرکز زندگی خویش را صرف تثبیت چیزهای ماندگاری می‌کنند که مرگ و نیستی را بدان‌ها راهی نیست. زندگی مریم مانند خود او زیبا، ظریف و شکننده درعین‌حال هوشمند و سرشار از مفاهیم ماندگار و نامیرا همچون عشق، علم، اخلاق، نشاط و خلاقیت بود. گردآمدن بیکاره چنین ذخایری در وجود مریم میرزاخانی او را قادر کرد تا زمان و زمانه نه‌چندان موافق را به خدمت خود گیرد و در قالب اندیشه ماندگار انسانی نامیرایی را تجربه کند. مریم میرزاخانی از آن دسته آدمیان بود که در بر‌ساخت ماندگاری در محدوده کوتاه و فرصت اندک زندگی موفق بود؛ هم از این‌رو می‌توان او را شاهد موفق و گویای زنی دانست که به واسطه بالندگی در خانواده رشید و تحت تربیت والدینی برابری خواه و در جامعه علمی طراز عالی نیالوده به تبعیض جنسیتی، توانست مرزها و محدوده‌های موجود و ممکن را پشت‌سر بگذارد و زن ایرانی را در جهان بلندآوازه کند و کارستانی از این دست از عهده همگان خارج است. ای کاش این امکانات برای تمامی زنان و دختران ایرانی ممکن و مقدور شود تا هر روز شاهد موفقیت جمعیت و جامعه زنان هم‌وطن باشیم. آری زندگی مریم مانند خود او زیبا، ظریف و شکننده و نه‌چندان بلند بود، اما طول و سترگی نظام اندیشه و اخلاق مریم تداوم‌بخش حیات علمی و ماندگار او خواهد شد. زین پس مریم را همچون زندگی در رگ‌های زمان و در نبض هر نظم ریاضی و در هر تپش زیبایی هندسی و در شادی حل مسئله و یافتن مجهول و در خلاقیت شگفتی‌آفرین نظمی نوین جاری و روان خواهیم دید، همچنین او در مقام شاهد احترام‌برانگیز همچون چراغی بر قلب و زندگی زنان و مردان برابری‌طلب و توسعه‌نگر جامعه ایران تابان و فروزان گشته است.

پرسه

دیدار در بی‌آرتی

می‌اومدن تا کافه پانسا، من خواننده معروفی بودم، اسمم بهروز بود، کوچوبازاری می‌خوندم، رفته بودم درس موسیقی خنده بودم تا مردم حال بیشتری بکنن. حالا به امروزم نگاه نکنین، این بازی روزگار، اما صدام که پیر نشده، صدام که معتاد نشده». دو نفر دیگر هم دست به جیب شدند و اندکی پول به دست‌های سپاهش رساندند، اما هنوز مانده بود و داشت مردم را با آن چشم‌های رگ‌زده و افیونی نگاه می‌کرد. سرچ کردم در گوگل، خواننده‌ای به نام بهروز در میان خواننده‌های کوچوبازاری نداشته‌ایم، کافه‌ای هم به نام پانا نبوده، اما مرد صدای خوبی داشت و کار سخت ایستاده ضرب‌گرفتن روی تنبک را چنان ماهرانه انجام می‌داد و چنان سرزرب می‌خواند که شک نمی‌کردی در گذشته خواننده بوده باشد. در ایستگاه بعد، از

سعید برآبادی: خمار و خمیر بود، اما تنبک از دستش نمی‌افتاد و ریتم آهنگی را که می‌خواند ول نمی‌کرد. صدای مجرّونی هم داشت و کلمات را درست و سرزرب می‌گفت. آهنگش یکی از همان آهنگ‌های کوچوبازاری بود که ترجیع‌بند آن چنین است «بهشون بگین که اینجا به نفر همیشه مستنه / به نفر همیشه تنها سر این کوچه نشسته» واقعا این بیت وصف حال تمام شد، جز دو نفر از آن انبوه خسته و عرق‌کرده پییده در بی‌آرتی، کسی برایش دست به جیب نشد؛ آن دو نفر هم یکی هزار تومان و یکی دیگر، یک ۵۰۰ تومانی پاره را هدیه کرد. این بود که تنبکش را زیر بغل محکم کرد و رو به مسافران با صدایی خمار و بی‌رمق گفت: «قانون، خانوما، به روزی برای این حنجره، مردم



بان تجارت TEJARAT BANK

- طرح تامین فردا (ویژه دوران بازنشستگی)
طرح آینده روشن (ویژه بانوان)
طرح قلم طلایی (ویژه کودکان و نوجوانان)

روابط عمومی www.tejaratbank.ir